

« لیسہ کلیر »

بیت المعارف والعلوم

محرر مقدم :

۱- عقیدہ ما در نظر و شنید :

شغل ما بر ما واجب می گذرد که در فنون نظر کنیم
و خالق را با باری شناسیم و در ادعای رسیده
در عزت و سحره است نظر افکنیم

و نویسنده محترم

۲- عقیدہ ما در تعهد فردی است :

نظر و اجتهاد واجب نیست بلکه در عزوی است و این
فنون یقین کفایت می گذرد که از آن به این سر راه
حاصل می شود :

اجتهاد ، احیاء ، تقلید

۳- عقیدہ ما در اجتهاد :

در عصر عبثت اجتهاد واجب کفائی است و
اجتهاد نظر در ادله شرعیه بابر تحصیل شذوذ احکام
فرعی است

۴- عقیده ما در محبت :

ما محمد جامع شرایط را نائب امام علییم داریم
که علاوه بر مرجع در فتوای، ولایت عامه نیز دارد.

الایات

و در آن هست محبت است :

۱- عقیده ما درباره خدای تعالی :

الف) اثبات خداوند :

فطرة :  لکین خلق ان

هنگام خلق و خلقت با خود آگاه است بدین که نیردی غیره گویم و از طبع ناری
داریم و به امید او دی (روشنی می شود، در نظرت هم چون علم معجزه است حفظ راء
نماده پس خداوندی وجود دارد که سرور تو به این نظرت براتع می شود.

تفاوت فطرت با غریزه : ۱- فطرت جهت دارد و آن که لایق است (غریزه ندارد)

۲- غریزه به معرفت ختم نمی شود و فطرت می شود.

امکان :

- ۱- در خارج وجود نیست یا واجب است
یا ممکن ، اگر واجب باشد که نه المراد
اگر ممکن باشد نیاز به موجود دارد آن موجود یا واجب است
یا ممکن اگر ممکن باشد یا ممکن ممکن است که دوری شود
یا ممکن تا ممکن با ردیف شوند که تسلسل رخ می دهد پس و اخیر صحت در خارج هست .

- ۲- در خارج وجود هست که یا مستقل است یا فقیر ، اگر مستقل است نهاده و فقیر ، اگر فقیر
است فقر فرع وجود موجود مستقل است ، باید موجود مستقل باشد تا این ربط به آن باشد پس مستقل
صحت در خارج هست .

معلولیه :

- همه موجودات خارج معلول اند
و هر معلول نیاز به علت دارد که آن علت نباید
معلول باشد (تا دور یا تسلسل رخ ندهد) در آن علت اصل
یا هیچ واجب معالی است .

ضرورت و وجوب :

- نشی بدون وجوب
موجود نمی شود و وجوب باید قبل از وجودش حاصل شود پس از علت او است نه گریز و الخ ...

حدوث و تغییر :

عالم متغیر است و

هر تغییری حادث است و هر حادثی را

محدث است و او نمی تواند جسم یا جسمی باشد پس خداست !

نظم و تناسب :

از نظم به نظم جهان

پی به وجود نظم آن می بریم .

محدودیت :

همه اینها فخر محدود دان

و برابر خود محدود دارند، حادث آنرا نمی تواند

خودش را باشد زیرا در آن صورت محدود را برمی داشتند

بلکه باید مباحثی آشفته را محدود نموده باشد و او واجب است .

تدبیر و هدایت :

مخلوقه در نظم و تناسب است

نوع تدبیر و هدایت در نظام خلقت دیده می شود

که تمام می دهد باید تحت اراده مدبّر حکیم قرار داشته باشد و او خداست .

بجز دلیل قطعی بانی این

آدم، عقل اند، البته با بدی اند

و یا نظری ؟

ب، صفات خداوند :

همچنانکه ادراک کرده ایم چهار اسباب
خداوند بیان می کند که او نمی تواند صفات خلق

را داشته باشد و در نتیجه باید صفات کمال را به تبار واجد

باشد بر صفات دو قسم اند :

صفات ثبوتیه — ذاتیه
صفات سلبیه / فعلیه

صفات فعل
کمال نیستند !

ج، علم خداوند :

۱- جهان نفس است و او کمال بر عالم است .

۲- نظم جهان حکم از علم اوست .

۳- ما علم داریم و او موجود عالم است و معطی بی

نیست و فاعل آن باشد پس او نیز علم دارد .

این علم در مرتبه ذات است

علم مفسر خداوند همان ضرورت موجودات در مقام ذات باشد یعنی آنست که چون ضرورت

دارند در علم مفسر خداوند ضرورت را دارد . بر خلاف علم ذات او !

د، قدرت و اختیار خداوند :

۱- همگی کلمات را دارد پس قدرت دارد .

قدرت معزیت کن در انجام فعل

۲- ما قدرت داریم سرِ معنی عام دارد.

۳- من حقه آمارا دیبانه قدرت اوست.

اختیار معزیت کن در انجام فعل
فعل یا تکرار

هـ، وحدانیت خداوند:

توحید هفت قسم است:

۱- ذاتی: خداوند یکی است.

۲- صفاتی: صفاتش عین ذاتند.

۳- افعالی: حقا افعال عالم قائم به اویند.

۴- تشریعی: قانون گذاری تنها حق اوست.

۵- عبادی: فقط از مستحق عبادت است.

۶- استعانی: فقط از او و توان یاری خواست.

۷- حبشی: فقط او بی سیه محبت است.

... بنی اسرائیل و جعلنا منهم ائمة
یهدوننا بأمرنا فما تسموا فاعلموا بآياتنا
یونس
ما یقصد بها جافن

۲- عقیده مادر باره توحید :

چنانچه گفت قسم توحیدی است که گذشت.

۳- عقیده مادر صفات او :

✓ صفات جمال و کمال (ثبوتیه)

حقیقه محضه (علم به ذات)

اضافه محضه (خالقیت)

✓ صفات جلال (سلبیه)

✓ جواب بر شبهه ازلیت و ابدیت ماده :

۱- پس تجربه گذشته و آینده را مستحق نمی گذارند و تنها موارد تجربه شده را می دانند.

۲- می توان در طول زمان به نوسان رفت پس اینها ذات نیستند.

۳- ماده نمی تواند معادل واجب الوجود باشد که فلاسفه می گویند چون تبدیل و تحول دارد.

۴- ماده قوه است نه فعل پس سبب حدوث آن در باطنش نشتر چیز دیگری است.

۵- چون ماده ممکن از زوال است پس وجودش علت بی مزا حد.

۴- عقیده مادر عدل او :

ظلم در مورد خدا چهار صورتی می تواند

داشته باشد :

- ۱- جاهل به قبیح مظلم باشد.
- ۲- قبیح را بداند ولی مجبور به آن باشد.
- ۳- " " مجبور هم نباشد در محتاج به آن باشد.
- ۴- " " محتاج هم نباشد بلکه عیب انجام دهد.

عدل صفت فعل است نه آنطور
که عصفی گفته صفت ذات است.

عدل : اعطاء کل زی حق
حکمت : وضع السی و بی محنه

- ✓ مرجع عدل و حکمت او ترک قبیح و انجام حسن است.
- ✓ و مرجع ترک قبیح سخت عدل و تسلل است پس از او قبیح صادر نمی شود!

= نخل تراغ حسن و قبیح عقده ؛ حکم عقل به استحقاق فاعل عدل به بدی است.

لکه معتزله اثبات می کنند!

= در حسن مدائم و حسن حاصل محترست.

اگر چه مرد ...!

استدلال معتزله و امامیه :

- ۱- بدیهی بودن حکم عقل به آن.
- ۲- قائل فاسد دارد نیز در فتنه ؛ مولا غزنی بنی بنی و کذاب نیست!

استدلال اثبته :

- ۱- احكام علقه مزدوری اند در صحنه قبیح تغییر می کنند.
- ۲- استدلال به آیه «لَا تَسْأَلُ عَمَّا فَعَلَ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»

جواب از ۱-

اول ، مقتضای کلامی که اگر در صحنه قبیح هم تبدل نیست !

درست نیست !

دوم ، از ناصیه حکم علقه تغییر نیست ، تغییر از ناصیه مرفوع است افعال مرفوعه اند :

۱- علت صحنه قبیحانه (زانی)

۲- مقتضای صحنه قبیحانه (اضدادت دارند در از ناصیه مرفوعه)

۳- نه علتند و نه مقتضای !

سوم ، نگویید صدق صحنه است یا دچار تغییر شوید بگوید صدق معنی صحنه است

جواب دوم از این بهتر است !

چهارم ، حسن و قبح از احكام علقه است و آن حکم علقه نظری است که باید ثابت باشد

جواب از ۲-

در آیه احتمالات دیگری غیر از آنچه اینها گرفته اند نیز وجود دارد اینها گفته اند

معنای آیه این است که آنچه خدا انجام می دهد قانون و قاعده است ! مثلا سوال

از او جاری نیست چون حکیم است و هر چه انجام می دهد مصلحت دارد !!!

✓ اگر خدا تبیع مرکب نمی شود پس سرور چراست ؟!

جواب اجمالی: در این امر است: دفتر عقل حکم می کند که خدا تبیع انجمن نمی دهد پس باید این امر را خیر بدانیم.

جواب تفصیلی:

سرور که خیر محض
جزیره اتریش سرور
تیب دی جزیره و سرور
سرور اتریش جزیره
سرور محض

ممنوع

- ۱- سرور با لذات فقدان وجود است و وجود خیر محض است و سرور موجود در الزام اعتبار اخلاقی است!
- ۲- اگر سرور را حقیقتاً موجود بدانیم باز می گردد به نظام مادی که از لازم آن است و نظام اخلاقی است!
- ۳- این سرور (اگر باشند) مقدمه حصول خیرات اند.
- ۴- بدایا برار حصول کی است معنوی است و استیخ الهی است.
- ۵- اینها حتی در سرور خدا ندارد تا ز سر آنها منافع با عدل الهی داشته باشد: بلکه زیاده لطف است!
- ۶- معلولیت ها ناشی از تراکم اسباب مادی است!
- ۷- بعضی سرور برار منکافات اعمال مختلف است.

۵- عقیده ما در باره تکلیف :

شرایط تکلیف :

- | | |
|---|---------------------------|
| دانش شیخ انصاری بر وجوب نفس حاصل از تکلیف : | قدرت بر فعل |
| ۱- اجماع بر علم جواز جریان برائت قبل از نفس | امکان علم بر تکلیف (عمده) |
| ۲- ادله وجوب عقل علم | بلوغ |
| ۳- ادله مواظبه حقول | عقل |

۶- عقیده ما در قصاص و حد :

لله گردی از مجرم است و حجتی که مجرمه
نظام نیست را میزنند و آن را میخوردند و بارگاهها
می نمایند. منت این بیدار درک نادرست از توحید امفانی است.

- جواب مجرمه :
- ۱- انصار نیست خلاف وجدان است.
 - ۲- تراحم دلیل نیست است زیرا اراده خداوند که تراحم نیست.
 - ۳- نصوص شرعی و ال بر رابطه نیست است.
 - ۴- وجدان حیر را نمی پذیرد.
 - ۵- این حرف مایه فاسد است زیرا در معاند امتناع تکلیف است.

لا گروهی دیگر مفوضه شدند نسبت خداوند را
 نمی کردند! که اینان شرک اند! غالب این گروه
 از ستمگریهاست. منت این پندار غلط احترام از نسبت دادن
 معاصر به پروردگار بوده است.

- جواب مفوضه :
- ۱- استقلال در ماعت است و مانی توحید انفعالی.
 - ۲- مغل شأن مکنات است و وجود ممکن وابسته به پروردگار
 حتی طور که ماعل مستند به پروردگار و مغل مستند به او است.
 - ۳- جمع استاد قبایح به او زمانیت که داستان در بین نباشد.
 - ۴- در مدعا و ذم اختیار کما نیست و نیاز به استقلال نیست.
 - ۵- بایض قرآن منافات دارد در روایات بسیاری.

۳- ماعز بن الاحمر بنی

قصا: مغل الامر قولاً او فعلاً
 قدر: تقدیر الاشياء

۱- قصا متأخر از قدر است.

۲- قصا هم است و تقدیر هم است و تقدیر هم است.

۳- ماعز از آن علم در مرحله فضل اراده می شود.

۴- و ماعز مقصود قدر فصل

{
 مضاف
 فعل

۷ - عقیده مادر بداء :

بداء از جهل و نقص ناشی شود پس از ابری تعالی
محل است و اما می بر آن قائل نیست . علم بداء
معنی بداء تکلیف از او نفع است و هم بداء تشرع !

بداء تعریف ظهور ، معنی ظهور
تقریباً در کتب مذکور آمده است !

اما بداء به معنی تکلیف ظهور چیزی از جانب
خدا مایل گردان از او محال نیست زیرا درم رخ
می دهد و از مقتضیات عالم تراشیده است .

این بداء ظهور است
در عبادت مقتضیات محمول !

۸ - عقیده مادر احکام دین :

آنچه خداوند از واجبات و محرمات و غیر آن
بر ما تکلیف کرده است به جهت مصالح بلند ما
است و برابر محذور نفع یا ضرری ندارد .

تمت لهذه السّنة ، الباقي للباقي ؟

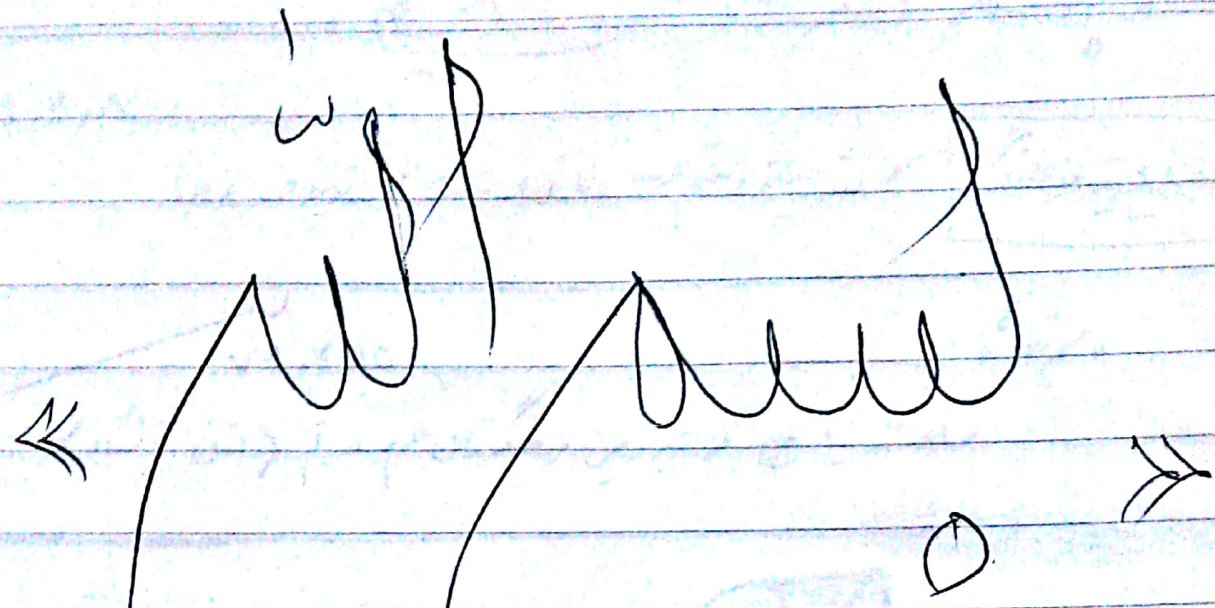
بسم الله

مرکز تهیه و توزیع کلام

وزارت بازرگانی



۶۰ برگ



يا حسين
براية

اللهم اكرمنا بنور الفهم
واخرجنا من ظلمات الوهم

اللهم افتح علينا ابواب رحمتك
وانشر علينا خزائن علومك

برحمته عالم الارواح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

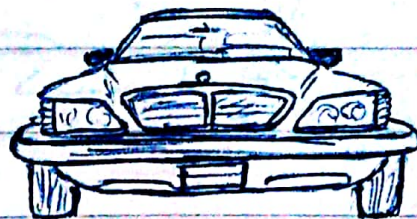
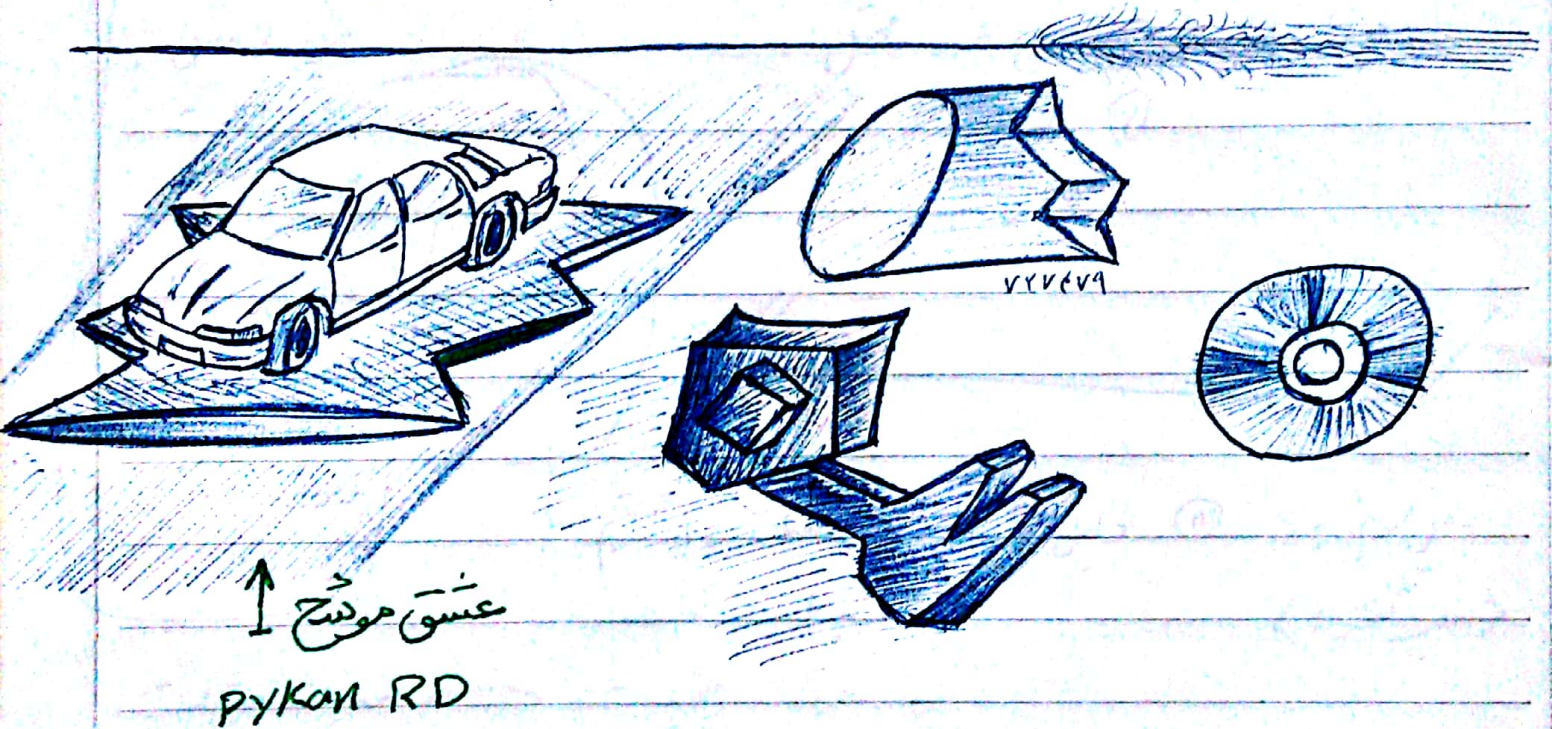
۷۹، ۴، ۸

در کتبی فوقهنگ

۷۹، ۴، ۱۵

سهمی

ساعت ۱۰ صبح در زیر زمین فرخندهگان غنوم در قم (اتاق غنیمت)



۷/۹

اگر موجب طلب معرفت ثابت نشود
نی نشود دارد حکم مدام شد.

جلیلی، غزنوی

شکر منعم واجب است
ترک طلب معرفت احتمال ترک شکر منعم را دارد.
پس طلب معرفت واجب است.

در دلیل بر وجود

معرفت : (۱) دفع ضرر محتمل
(۲) وجوب شکر منعم

این دلیل
کمزور است
(که نمی تواند باشد)
و بنابر این
و نیز نه دلیل
محکم!

دلیل دوم : (۳) دلیل فطرت : ما فطرتاً علی حقیقت
(معرفت گفته اند) به طاعت کعب

معرفت و حقیقت فطرت حق است

این فطرت حق فطرت
دارد.

اشد کالات

ص : فطرت ما کشف حقیقی را لازم می داند.

ک : فطرت حق است.

پس طلب معرفت حق است.

(۱) چگونه فطری بودن این اثبات می شود.

(۲) مگر حرار فطری لزوم می آورد.

فطرت گرای است حکم نیست.

پس : نمی تواند بریم این دلیل را.

بدیای است که عقل در کنار معجز
از درک کمال حکم هم دارد و نه
فطرت استیلا نیست .

استیلا : مگر آنکه بگوید عقل حکم کند
به ندای فطرت باید گوش داد ،
و تواند دلیل بارندگی باین اثبات
کنند این حکم عقل را .

ما فطرت را

اصلاً درک درک حق معجز باستانی ، ماحیاً که چنان است

حسب نیت

حدود و مغرور
آن معجز نیست
مرز آن با مغرور

اینجا ملاحظه فرمایید که عاقلانه نیست (آیه الرضائی)

[استیلا دوباره محبت نقد]

کتاب رسد را شروع فرمود
که عقل در الحول است []

همان دفع ضرر محتمل و موجب شکر منعم

همینطور که اصل به دنبال کتب معرفت

رفتن را واجب و لازم می کند ، پذیرفتن

وجود خدا را نیز لازم می کند < چون ضرر دارد >

استیلا : حائلی نیست ؛

پس چرا سواد دلیل بریم همان که دلیل آوردیم باین کتب معرفت ، متوقف شویم
و از همان وجود خدا را بپذیریم ، دیگر کتب ادره هر وجود خدا را نخواهد

به جهت دفع ضرر محتمل نه لوازم اعتقاد به نبودن

کتاب بهترین عقل می بینم و این معتقد منم که هیچ

بترن در جاده نیست !

[نامبر را صحت کردم خدا به هر دو

عارضه او دچارم کرد : آنجا را اینجا ،

عجز واحد مقصد کردم پس از یک تقاضا شد !

محبت شدن را دچارم و عیب به گذاشت []

[به هم زلفتم آن روز و چنان نمود درین]

که جو زلفتم از سر دل به پیله داد مارا [

آیا معرفت تعبیه جایز است ؟

(تعبیه قول صانع یا بنی یا ادم)



دور پس آید

الته بعد از اثبات توحید

و نبوت و توان در باقی

اصول به معرفت تعبیه

اکتفا نمود مانند معادله امانت



استدلال : علم مصنف خط است که هر چه

را می نمود بعد از توحید و نبوت

از راه معرفت تعبیه اثبات کرد،

بلکه عدل نیز از این راه اثبات

نمود، بلکه بعد از اثبات این

سه (توحید، نبوت، عدل) توان

باقی را تعبیه کرد چون بدون اثبات

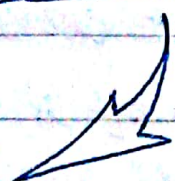
عدل، عدوق خدا محرز نمیشود!



محرفیت از راه کتب و شهود ؟



و اما کتب و شهود خطی
رخ می دهد.



استدلال : عبار خود فرد

نمود کرده چون قطع حاصل شده کاسیت

بیر حرف مصنف پذیرفته نیست.

تعبیه محذور ؟

استدلال : حرف جید است است .

الکفاء به تقلید چیز است ؟

لکن چون از راه تقلید رسی به است
معصیت کرده است

① مطلقاً حرام

② اگر به یقین برسد افعال ندارد

لکه استدلال
معصیت

و آنچه را که گویند
منزله عدم جواز تقلید
در اصول ، منظور
تقلید اصطلاح
است نه حد اکثر افاد

طلب معرفت تنها بر کسر واجب است که یقین ندارد به
توضیح و معاد و لیس کشیم بدانند و خوب نیست

ظن بر کینه

= استدلال : این را که فرمایند

« و لو ادنی مرتبه یقین »

من از منم یعنی چه یقین

که مراتب ندارد و محال

نیست

یقین به یک اعتبار است که تواند مراتب داشته باشد

(عدم یقین ، یقین ، یقین ، یقین) این در

مراتب زایل شدن آن است مثلاً اگر ده تقریر

مهمند از آنتر ، بعد از آن با بهر است بهر تو

به عدم آنتر یقین زایل می شود ، اگر ده بهر است با حد تو

موفقاً به توانیز شک کند به (به خود و لیس از کسر تمام

موفقاً با بهر است با بهر تو به عدم آنتر هم

یقین شما زایل می شود

- مطلب : ① قبول می‌فرق ممکن نیست
② طرح خود زرق هم ممکن نیست (قبول ندارد اعتقاد)
③ قبول معتبر دون معتبر هم ممکن نیست



[عرب، استغنا، حسن دلیل
مطلب آورد برابر عدد ⑤
بار ⑥ هم و کما، مژگون
طرح کنیم زیرا از تر است
نگیم و غله و گوسفند :]
در اصول ابتدا
خبر واحد محبت نیست
چون قطع لازم است
مگر آنکه خبر واحد
مخوف به قرائن
قطعیه باشد
[پس استغنا با این به خط رفقه]

میرفتند
نیت و تأخیر حتم
با عقل و غیره بر روی

مصنف : به صرف اینکه رجوع در دواصل اعتقاد در دیگر
به جمع ممکن است پس اعتقاد به آن واجب نیست
[در ح : نیز خود این را گفت و این بحث اشکال دارد]

علامه ای نیت بین
عدم وجوب دلیل عقده
با عدم وجوب معرفت

= مهم اخوند : اعتقاد به هر چه نزدین است (اثبات شده)
واجب است حتی مروع
اختلاف در آن نباشد

دلیل آنکه: وقتی از جانب دین است یعنی از جانب

نهی است و عدم التزام و اعلان به آن یعنی

عدم اعلان به دینی و به تبع به ...

طریق معرفت به او

مقتضی دلیل عقلی

استدلال: با توجه به فراموشی آفرین

حرف مقتضی ضلالت است و نبود

[خوب است بدانید منظور

مقتضی این است که آنچه

از دینی تر و غریب تر است

باشد، بر ذهن خود نیست

که به دنبال معرفت آن

از طریق دینی مختصر بر آید

و به تواند مبر کند تا از دینی

مترع به آن معتقد شود

بر جرات توحید و سگ

باید فوراً به دنبال معرفت باشد

این حرف مقبول است ۴

کلام آفرین این است که پس از ثبت شدن

که از دین است اعلان به آن واجب است

معنی مقبول پس از معرفت

و نیز کلام ما در اصل وجوب معرفت

است نه اعتقاد پس از معرفت

و مقتضی کلام آخره ما به معهود استفاده کرد

مقتضی

توحید نبوت اعلیٰ معاد: آنکه صحت عدل را نفی کند چون جزء صفات است

و در توحید تعلقه و لکن هر دو مثل سهروردی آورده چون

اختلافی است و هر چه قبیحی باشد

مراجعه: عدل از صحت فعلیه است.
 { عدلته: اقامت و معتزله
 { انشاعه: غیر آینه (خود این عمل)

شماره

۷۱۷

مست: ادله شرعی و توانایی دلیل عقلی
 بر معرفت باشد.

استدلال: اصل این را که دلیل شرعی

توانایی باشد را قبول

فردیم، به جای که دلیل شرعی

خداوند دارد و توانایی باشد

در این زمینه چون هیچکس

نمیرسد، گویا خودی باشد و حق است

و بایستی در بیان، قبل از آن

که شایسته دارد و توانایی باشد

منتهی دلیل بودن دانسته است

بعد از آنکه که تحصیل حاصل است.

حداکثر حجت مراجع اثبات شده

دلیل شرعی و توانایی هم نمی تواند باشد.

من و یوا: خدمت با حجت و راجع است

آج: و قدر ادراک حاصل شد چون بحدی

باز انجام و ترک آن ایجاب می شود

اگر و تا آخر مستقیم ندارد.

و خوب عقد چ

عقل و ادراک حجت و نیست

و حد اکثر بایسته و نبایسته

است، امر که کار عقل

نیست!

لازم درک با شکر و ادراک است (یعنی)

و لازم درک با شکر و ادراک است از انجام

آن، چون ادراک لازم است ایجاب می کند

محنت : تقلید در مذهب جایز است و شرع : البته اگر هم بعد از گفت

لازم است از اوضاع مجتهد باشد
و احیاط هم نکند

واقع بود است اگر چه مطابق
مرجع معتبر هم نباشد، باز صحیح است.

✓ حر اگر غیر مجتهد غیر قیاط تقلید نکند

عذر اعیان باطل است مگر آنکه اشتقاقی

فتوای مرجع در کتب بعد از او نقلیه کرد

استدلال : حضرت امام (ره) و حضرت امام

راه سیر هم دارند، یا اندک

گفت کند بعد از آن فتوای مرجع خود را

مطابق فتوای مجتهد در آید که در کتاب

نسخه و نقلیه تقلید از او بوده است

✓ این وجوب عقیدت یا شرع ؟

سیر سیر راه یافت شد.

وجوب شرع می تواند باشد

در وجوب تقلید می تواند شرع باشد

در آن وجوب تقلید می تواند تقلید باشد ؟!

نیرت حرک در وجوب

تقلید باید مجتهد

باشد، دیگر نمی تواند.

یا با دلیل شرعی یقینی می تواند

بی مورد به وجوب آن.

و چون هیچ کس نمی تواند

(هیچ غیر مجتهد) سیر قیاط وجوب عقیدت

حاجت !

و با وجوب را از عقل مجتهد

دلیل عقلی بر وجوب تعلید: آن در حرکاتی باید به اهل خبره مراجعه کند (عقل)

(باید دلیل عقلی)

در فروع دین اهل خبره مجتهدان هستند (متغی)

تعلید از زنده یا مرده

تعلید از حلال یا حرام

تعلید از اعلم

این را خود باید با عقل محصل کن (مجتهد در این امر)

پیرایه تمام برای تعلید

که انچه می شود در بعضی موارد

رجوع باید محقق شود

استدلال: فن حرم تعلید به این سبب را قبول ندارم و واصله

عجز من دانم، خوف باید یقین کند بری الذمه شده

اگر سبب را را این را نه این و الا باید را دیگر

مرد

۷۲۴

مکتب

« عقیدتنا فی التجهد الجامع للشرائط »

در حال غیبت او نائب امام زمان دعا

است و رئیس مطلق است و بر

اختیاری که امام دارد او دارد.

جنس

نصف سهم مساوات

سهم امام (مقام مجتهد رسد)

در نفع اول غیر از امام همین (به غایب می گویند که

می تواند خودش به مساوات برساند که امام می گویم آن هم

به امام می رسد و امام تقسیم می کند یا او اجازه می دهد.

در رد امام دعا رد کننده خداست

او ولایت عام دارد در حکم و فصل و تقاضا

باید به او مراجعه کرد و این فقط خاص

مجتهد است.

از مکتب عزیزه مکتب فیه المولات
توثیق از امام من مکتب (۲۱) دارد

رسالی الیه از کافی : عن محمد بن یعقوب کلینی عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن
عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحسن

هم عالم بود و هم توثیق دارد
بسیار متقی بود
با امام معاویه داشت
از توثیق امام صادق (ع)
عن عمر بن حفصه قال : سألت عن ابي عبد الله
که توثیق شده

دلیل بر ولایت حقیه :

تکلیف حکومت الهی در عصر غیبت امر مقطوعی
است چون از دم تکلیف حکومت من قبل امر
مختصر عصر حاضر است فقط لازم عصریست هر چه
حکومت طاغوت (حکومت که تعیین الهی نداشته)

تغایر (یعنی دامن اعدای حیه است)
حلال است جز از کسر برود و مال
خود را از عاصب بر دارد بر او حلال
است در امر حکم حاضر جور یا عدل
جور حال عذر ما بر بید حال عام می شود

[تکلیف : تفاعل (غیبت)]

باید هم جایز نیست
یقین داریم که حکومت بدون ولایت عامه
مکمل نیست و به حرج و عیب رسیده می شود
والله اعلم امام معصوم (ع)، نیز حکم و توانست
ولی مطلق نباشد (با نظراتی که می تواند گویند)

تغایر : تغاش

تا اینجا دلیل حق است و بر آنکه
چرا که باید باید دلیل و پس
نقیر با علم و بین بر ولایت چه کمر
راهیغ که باشد

سر ولایت عامه و خواص

همچنین دلیل که ولایت عامه را برای
بسیار (ص)، اجماع و گفته حمام دلیل
ولایت عامه را مبارک و تقیه اجماع
و گفته

قول اول : اعلم
قول دوم : حر محمد جامع الزاری لایق بر اداره امور
قول سوم : از بن محمد بن جامع الزاری مقبول غذا لا کثر

اقوال در ولایت عامه

من : چرا عامه ؟
من : آیه ولایت عامه است و عفت بر او

قائلین قول اول هم دلیل نقلی دارند و هم عقلی

قائلین قول دوم حرف
تناقض دارد :

بعضاً صحیح است ولی دلالتش
تمام نیست (تقریباً حکومت ندارد
طریق گفته که غیرا علم بنای خود را
مقدم دارد)

عقل حکم و گفته رجوع
به اخبار و اعلم در حکم

عامه بودن یا بر آن گفته
تناقضی دارد .

استدلال : فرقه پیرویم
دل اینها افتد منظور آن

تراجم رخ می دهد .

است و ولی دلیلی بر
اعلم من حدیث المجموع است

اصلاً با هم قابل جمع نیستند چون ولایت عامه یکی نوع
ولایت بر همه من جمله خرد و کبر و آن هم به هکذا است .

قائلین قول سوم :
این تعداد آن بیشتر است و حضرت امام معصوم (ع)، را نیز هم منظور می گویند
که ولایت ندارد تا مقبول غذا لا کثر شود .

استدلال : البته به غیر از آن که به
خط مشی سایر این قول را مطرح می نمایند .
حضرت امام (ع) این را مقبول ندانست ، دلیل این مستندات تاریخی است
(امیرالمومنین (ع) یا امام حسن (ع) دلیل عقلی آن هم این است که مقبول نبودن
به استبداد شهر می شود ، چنانکه اکثر تبعیت نمی کنند .

باید نشانی از

تأیید داشته باشد

① در عهد طلایی یک نفر

مقبول است بر مردم

ملک یک مجتهد ولایت دارد

حکومت!

دلیل روای هم دارند، غلبه روایات که فراموش خوانند

اجماع به مجتهد دارند که اگر رضایت داشته باشند

به حکم مجتهد حکم او نافذ می شود

خودشان این لازم حرف را قبول ندارند

والله یعرفون هم می بینند

② پس امیر المومنین (علیه السلام)

بناید در ۲۵ سال قیام می کرد

می گفت به من ظلم شده جویند

اصلاً ولایت نداشته! در عین

این حرف می رفت و فرمود

به تو جمع شوند من نیام و کنم

به تو که الکویت است!

= استناد: اینکه اینی گویند استناد رخ

حق دهد اینکه بدینست می خ

اجبار به حق باطل نیست اگر

ولی حق با حق اجبارش باقی

ندارد

قول مقبول: در بین رخ که خوانند

③ مستنم چهل امام حسن (ع)

به بهارت خورشید است که لعل

معتقد است امام عم طاکان و

بکون دارد حقه صد داری خ

که هر طرداشند

حاکم نشوند اعلم آنرا

امر حکومت (نیم ارفقه است)

حاکم شود و این چهل امام از سرفعل سابق نیست آنرا

سرفعل شهرور به این قول آخر از خنار حضرت امام (ع)

بر می آید و آخار خنار در خبرگان اول روایات

باب اعلم را انچه بیان کرده اند

استثنای

مشهور است که این شناسایی معجز مجتهد
در بین این جوامع حل شده است و آنچه به باقی
اطلاق دین شناسی به او رسیده و در مجتهد نباشد

من (سرکب) : فتوای اصطلاحی ندانم که قابل
حکومت نشود !!

ج ۲ : به اکثر تعریف جدید از فقیر کنیم که قابل
احکام حکومت نیز بود درست است.

سال ۱۳۰۲ که امام (ره) نه مرجع
تقلید بودند و نه شناخته شده
قطعا حوزت با امام این دانسته اند
فرضا امام هم می دانسته اند و در
قبول نبوده و در کفایت دین
تمام غایبگان را عزل کردم ؛
تنها ایشان خود را امام در اح
حکومت می دانستند.

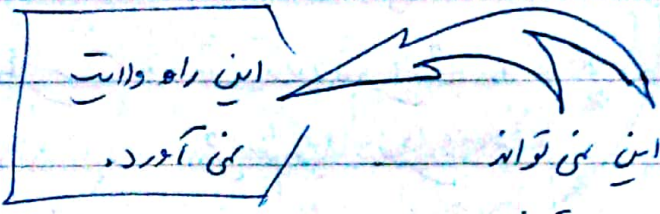
حجتا میگویند : اگر فقیر پیدا شود که بتواند علیه دار این امر بخود

از بین عدول مسکین ، لایق ، ولایت عامه دارد = استثنای : اصلا

قبول جمهور

حجج اعتباری

ندارد.



راه جمهوریت

راه فعلی که خبرگان باید این می تواند
تعیین کنند و ولایت باشد ، این را قانون
پیشتر نیز کرده است جالب رفع تراجم !

این طبع موثر شدیم که در

انتخابات جمهور اسلام آقا رجعت نامه نوشته به

امام (ره) که این کار چرا ! و این پاسخ داده که

اگر این کار را نکنیم حکومتان چه می شود.

اینکه باب احکام تا نرسیده و جایگاه شرعی ندارد

الهیات ← بالمعنی الاعم ← ولفی (فای از هذا می آید)
 ← بالمعنی الاخص ← ولفی (سینم از هذا می آید)



= استادی: حرف ت ر ج پاک می باشد که در

فطرت قلب: حفریت خامر
 در این (در حقیقت این) که
 این با آن می تواند شود
 طبر داشته باشد.
 حفریت درک تغییر فطرت حفریت
 حفریت این است پس فطرت عمل است
 من این حرف را می بینم خوب این می باشد
 دایم درک می کند چیز آن از فطرت است

دلیل فطرت: قلب این معنی است، را به علم حفری درک می کند.
 مثل علم من به فطر، طوعه اعظم.

علم که به واسطه عقل باشد
 باید علم از حق می باشد
 معنی از تیر و ذهن رسم
 شود! (خط حرا علم حصول راه تعلیم)
 [تا تعریف به ۱۵] از عقل می باشد
 استادی [۱۶]
 (نقشه به ادراک و تخیل هذا)
 (۱) و جهاد به قدر طاعت و نه تعویذ اسباب ظاهریه
 (۲) حب محال دارد و به هیچ کار از صفات ندارد

مرحوم شاه آبادی خواسته اند از طریق متضایین هزارا اثبات نمایند :

مصنف : دسی فطرت بدو

نیاز به واسطه وجود
هزارا اثبات نکند
نیاز به محبت از
واسطه تقویت ندارد
عقوبت ما قوی به کمال
داریم بر آن کمال خداست

فطرت کمال خواست اقتدار کمال طلب است
تا به کمال نهایی برسد، همان چیزی که ما خدا می نامیم
این محبت است و این از صفات انسانیست
است و نیاز به محبوب دارد از این جهت
که محبت بدون محبوب نمی شود و محبوب امری مادی
نیست (به آنکه که در سر باز محبت است) پس آن
محبوب خداست.

الکثرات من
تفاوت بین این
دو بیان منسجم
نموده در بیان
مصنف تصریح
نموده است به

فطرت : محض

این

تفاوت مظهر و غریزه :

است، صفتی
است جهت گرا

و جهت آن دانسته به روی

کمال است. نیاز به کنترل

عقل ندارد، اگر مانعی نباشد

به خودی خود از آن راه کمال می رسد.

فطرت می تواند اثر معرفتی داشته

باشد.

① غریزه به جهت کمال نیست

② مثل طبیعت نیاز به

کنترل دارد.

طبیعت : صفاتی که در خلقت

موجودات انعکاس داده

منتهی به جهت ندارد.

فرق نمی کند در اصل یک نوع باشند

یا در خود خاص طبیعت است

یا برای طبیعت آب

من، طبیعت در چهار جهت ؟ بلکه در غریزه نیست.

خدا هست

منزهه : خصوصیتی که کبریت ، اثر علی دارد
و در نهادی نوع نهاده شده است.

(مکین پستان توسط فرزند)

یک خصوصیت علی است
و کبریت

از کجی معلوم !!

۱) دلیل امکان :

ما هوی

امکان
ها هوی
وجودی

۱) ردی فسطی

بطلان دور :

۱) کلام حودت " واقع	توقف الشئ	[پس نبلی در اینجا از منظر فسطی
در خارجیت " واقع حودت	علی ها بتوقف علی	(جبر و حجاب) خارج شده داخل
یا نه! (در حودت بالعلی)	لازمه این عبارت رقت	منه علی (حکومت) کریم است این بین
✓ حق حودت را قبول دارا	یعنی در حودت است	مضات که آن زندگی این منظر پذیرفته شده
من حیث لا یشر	و این محال است	و پس بعد از کار وادام در دو مظلوم شفا
✓ لا یو علی ، نورانی اربا		لوم منکرش شده است!]
۲) بر موجودی حودت ، یا واجب		
است یا ممکن ؟ واجب باشد که		

بطلان تسلسل :

استقامت : تقدم علی نوع است

۳) موجب اگر ممکن باشد این	بطلان تسلسل	استقامت : تقدم علی نوع است
میرود رود تا یا به ممکن اولی هم		همه ممکنات را که مجری الی مالا نوع در غیر حودت
مورد (دور) یا به واجب		موجب یا ممکن است یا واجب [تا به یک
یا یکی از ممکن کریدانی (باز دور)		موجبی خواهد که قطعاً واجب است
و ممکن (تسل)		[یکی علی کردم که اجتماع اینها بر شئی جدید تر از مبدء امکان
		و موجب آن بود!]

... [۳] برها معلولیت:

[اگر چه با او بحث کردم که بر این گویا که گفته این بر این
حبیه را هر پنجم واحد این است که را بنویس قه ۱۸
بر این اول نه نه گفته دارم و گفت حدت است لا
تسل است که حاصل شود در تر دوباره بحث را
ادامه دار بر این کتاب می خ بر این اول و آنست
عجبها! اکتع این؟ ممکن است ... جبهه میخیزد]

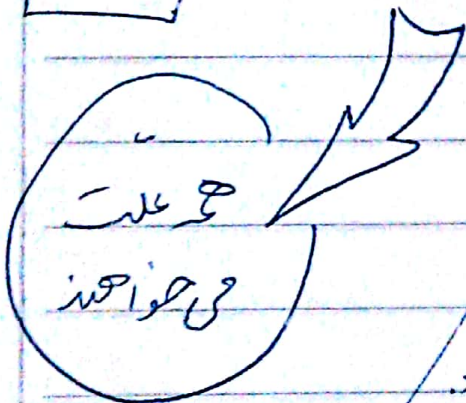
موجوداتی هستند که معلولند
هر معلول به علت نیاز دارد و آن
علت بنیاد معلول باشد.

به بحث قی سطرایی موجودات هستند

✓ در این امر معلول :

- ① از فرض عدش میانی لازم نمی آید.
- ② وجود معلول مقرون به نقص است.
- ③ معلول محدود به حد معینی است.
- ④ هر معلول محتاج به علت است.

هر معلولند ← هر معلولند



در غیر انصورت یا علت معلولیتش را ندارد
یا علتش صدفه است و ترجیح بلا ترجیح را دارد.

استادنا : ترجیح بلا ترجیح

حال نیست مکرر

علت و معلول مثل انگه به دورا بر
برید و یکرا را بدوین دلیل انتخاب نمید.

اشیاء ما
لم یجب
لم یوجد

[۴] برهان ضرورت : هر معلول موجود واجب الوجود

است ، این واجب باید از علت
فاصل شود (علت فزوده دهد)